

مفهوم کلمه «وَلَد» در آیات ارث و تأثیر آن در سهم الارث نوه‌های یتیم

نبی اله پاک‌منش

دکترای زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

نام نویسنده مسئول:

نبی اله پاک‌منش

چکیده

در آیه شریفه (...فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةُ أَبَوَاهُ...) (نساء، ۱۱)، یقیناً کلمه «وَلَد» شامل نوه‌ها و نسل‌های پایین‌تر میت نیز می‌شود، زیرا اگر تنها به معنی فرزند باشد، لازم می‌آید با نبود فرزند، تمامی ارث به والدین برسد، ولی چنین نیست. البته از تفاوت مفهوم «وَلَد» با «ابن» استفاده می‌شود: اولاً با وجود فرزند میت، دیگر هیچ ارثی به فرزندان همان فرزند نمی‌رسد. ثانیاً ملاک در تقسیم ارث، فرزند بلاواسطه میت است. و اما چرا با وجود فرزند، نوه‌های یتیم میت نیز از ارث محروم می‌گردند، محل نقد و بررسی است. زیرا قائم‌مقامی، صفت بالقوه نوه است که با مرگ واسطه، فعلیت می‌یابد نه این که واسطه، این ویژگی را بر وی تفویض کند، تا گفته شود: اگر در زمان مرگ میت، واسطه زنده نباشد دیگر ارثی به وی تعلق نمی‌گیرد تا به قائم‌مقامش انتقال یابد. از طرف دیگر، یک فرزند نمی‌تواند برای برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌های یتیمش که وی میان آنان و میت واسطه نبوده، حاجب گردد. نتایج حاصله نشان می‌دهد: لفظ مشترک «وَلَد» و استفاده از اصل قرابت به جای قاعده حجب حرمانی در تعیین درجه، موجب گردیده که یک فرزند، نوه‌های یتیم میت را نیز از ارث محروم کند. هدف این پژوهش، تبیین این مفهوم در آیات ارث است.

واژگان کلیدی: قرآن، سهم الارث نوه، حاجب، طبقات ارث، وَلَد.

مقدمه

قرآن کریم در مورد احکام ارث، در آیات به ظاهر اندکی به بیان اصول و مبانی و جزئیات آن پرداخته است، فقهای محترم نیز از قدیم الایام با توجه به این آیات به ظاهر کوتاه و در عین حال بسیار اساسی و کلیدی و با استناد به روایات معصومان (علیهم السلام)، تحت عنوان «کتاب الفرائض و

الموارث» به بیان احکام ارث پرداخته اند. احمد نراقی از کتاب «المبسوط» ابن مسعود، حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که می فرماید: تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ فَإِنَّهَا مِنْ دِينِكُمْ وَ إِنَّهُ نِصْفُ الْعِلْمِ وَ إِنَّهُ أَوَّلُ مَا يَنْتَزَعُ مِنْ أُمَّتِي (نراقی، ۱۴۲۹: ۹/۱۹) لذا هم تأکید قرآن کریم مبنی بر رعایت این حدود الهی و هم مفهوم این حدیث، وظیفه اهل علم را سنگین تر می نماید. به هر حال در تقسیم هر ارثی لازم است به دو سؤال اساسی پاسخ داده شود: ۱- وراثت چه کسانی هستند؟ ۲- سهم هر وارث چقدر است؟

در پاسخ به سؤال اول، وارثان میت به دو گروه نسبی و سببی تقسیم و گروه نسبی نیز بر سه طبقه تقسیم می شوند. لذا تمامی افراد حاضر در یک طبقه، بر اساس سهمی که در پاسخ به سؤال دوم برایشان مشخص می گردد، در ارث شریک هستند مگر این که برای هر کدام از آن ها، فرد یا افراد مشخصی حاجب بوده و یا مانعی داشته باشند.

یقیناً اصل قرابت، در تقسیم وارثان به طبقات سه گانه نقش اساسی دارد، آن جا که می فرماید: (... أَبَاؤُكُمْ وَ أُنْأَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْهِمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَلِيماً حَكِيماً) (نساء، ۱۱). پس باید مشخص گردد که کدامین اصل تنها به صورت (فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ)، تعیین گردیده و احدی حق اظهار نظر پیرامون آن را ندارد و کاربرد آن اصل در کجاست؟ برای نمونه آیا افراد یک طبقه را دوباره می توان بر اساس اصل قرابت به درجات مختلف، تقسیم کرد؟ یا این تقسیم بندی بر اساس قاعده حَجَبِ حرمانی است؟ همچنین تفاوت این دو قاعده در چیست؟ زیرا در طبقه که بر اساس اصل قرابت و با تعیین خداوند حکیم، مشخص می گردد، با وجود حتی یک نفر از طبقه قبلی، هیچ ارثی به افراد طبقه بعدی نمی رسد، ولی به نظر می رسد در درجه نباید چنین باشد، یعنی با وجود وارثی از یک درجه، تمامی افراد درجه بعدی از ارث محروم گردند، بلکه بر اساس قاعده حَجَبِ حرمانی، وارثی از درجه اول (مانند فرزند) به دلیل واسطه بودن میان وارثانی از درجه دوم و میت که در طول همدیگرند، تنها می تواند برای همان وارثان (فرزندان خودش) حاجب گردد. زیرا اولاً وارثان درجه ۲ (مانند نوه)، صفت «قائم مقامی» را به صورت بالقوه دارا بوده و تنها با مرگ واسطه، این ویژگی به فعلیت می رسد، نه این که واسطه بخواهد این صفت را به فرزندانش خود، تفویض و تسلیم کند. ثانیاً اگر قرار باشد وارثی از درجه اول بتواند تمامی افراد درجه بعدی را دوباره به خاطر قرابت بیشتر، از ارث محروم نماید، در این صورت درجه با طبقه چه تفاوتی خواهد داشت؟ از همه مهم تر، میزان این قرابت را چه کسی مشخص می کند؟ زیرا همین استنباط فردی موجب گردیده که گروهی والدین میت را نیز برای نوه های یتیمش حاجب بشمارند. در حالی که اگر چنین فرض شود، عملاً در درون یک طبقه، طبقات دیگری ایجاد گردیده و در نتیجه لازم می آید وارثان نسبی، به جای سه طبقه، به طبقات بیشتری تقسیم گردند و چنین استدلالی، نه با آیات ارث در قرآن کریم مطابقت دارد و نه غالب فقهای محترم افزایش طبقات وراثت را قبول دارند؛ به طوری که صاحب جواهر، طبقات سه گانه را حاصل اجماع و حتی از موارد قریب به ضروریات مذهب می شمارد (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۲۲/۳۹).

در تقسیم بندی طبقات وراثت، پدر و مادر و اولاد و فرزندانی آنان هر چقدر پایین می روند در طبقه اول جای گرفته اند و اما ماده ۹۱۰ قانون مدنی، به صراحت بیان می دارد: "هر گاه میت اولاد داشته باشد، گر چه یک نفر، اولاد اولاد او ارث نمی برد". البته فقهای اهل سنت بر اساس قاعده تعصیب به همراه دختر میت، فقط به نوادگان یتیم پسری ارث می دهند، وَ السُّدُسُ قَرْضُ سَبْعَةٍ: بِنْتُ الْإِبْنِ مَعَ بِنْتِ الصِّلَبِ... (تعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۲۶۶/۳).

و اما در درستی این حکم که با وجود یک فرزند، دیگر فرزند همان فرزند از میت ارث نمی برد، هیچ شک و شبهه ای نیست و تفاوت میان مفهوم کلمه «وَلَد» با «ابن» نیز اشاره به این نکته دارد، ولی باید به این پرسش ها پاسخ علمی و فقهی داده شود که آیا یک فرزند که میان برادرزاده ها و خواهرزاده های یتیم خود با پدر یا مادر بزرگشان واسطه نبوده، می تواند برای آنان حاجب شمرده شود؟ در آیه شریفه (... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَثَةٌ أَبَوَاهُ...) (نساء، ۱۱)، آیا کلمه «وَلَد»، نوه ها و نسل های پایین تر را نیز شامل می شود؟ یقیناً نوه نیز همانند سایر فرزندان میت، در طبقه اول قرار داشته و تنها با وجود حاجب از ارث محروم می گردد. پس باید مشخص گردد که یک فرزند برای کدامیک از نوادگان میت، می تواند حاجب باشد؟ علامه طباطبایی در این باره می گوید: . فَأَقْرَبُ الْأَقْرَبِ إِلَى الْمِيَّتِ الْأَبُ وَ الْأُمُّ وَ الْإِبْنُ وَ الْبِنْتُ إِذْ لَا وَاسِطَةً بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْمِيَّتِ، وَ الْإِبْنُ وَ الْبِنْتُ يَمْنَعَانِ أَوْلَادَ أَنْفُسِهِمَا لِأَنَّهُمْ يَتَّصِلُونَ بِهِ بِوَاسِطَتِهِمْ فَإِذَا فَقَدَتْ وَاسِطَتَهُمْ فَهُمْ يَقُومُونَ مَقَامَهَا (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۱۳/۴). با این استدلال، یک فرزند تنها برای نوه هایی می تواند حاجب باشد که میان آنان و میت واسطه بوده است یعنی تنها برای فرزندان خودش. لذا در این مقاله با مراجعه به تفاسیر مختلف و دیدگاه های فقهای محترم، خصوصاً با دقت در معانی دقیق آیات ارث، سعی می شود به این پرسش ها پاسخ علمی، فقهی و حقوقی داده شود. زیرا فقه پویای شیعی می طلبد که با پاسخگویی

مستدل به این شبهات و در نتیجه با بازنگری اصولی در این احکام، بتوان دیدگاه و اهداف والای شارع مقدس را که عین عدالت و انصاف است، بیش از پیش آشکار و جهانیان را مجذوب این احکام متعالی اسلام نمود.

۱- طبقات ارث

طبقات سه گانه وراثت نسبی بر اساس دیدگاه فقهای محترم شیعه (نجفی، ۱۹۸۱: ۸/۳۹) (نراقی، ۱۴۲۹: ۱۱/۱۹) (توضیح المسائل طباطبایی حکیم، مسأله ۲۰۸۹ تا ۲۰۹۳) و (ماده ۸۶۲ قانون مدنی) عبارتند از:

- ۱- والدین و فرزندان. فرزندان شامل پسران، دختران، نوه‌ها و نویره‌ها نیز می‌شود.
 - ۲- نیاکان، برادران و خواهران. نیاکان شامل جد، جدّه، پدران و مادران آن‌ها نیز می‌باشد، برادرزادگان و خواهرزادگان و فرزندان آن‌ها نیز جانشین پدران و مادرانشان می‌شوند.
 - ۳- عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌ها. شامل عموهای پدر و مادر، عمه‌های پدر و مادر، دایی‌های پدر و مادر، و خاله‌های پدر و مادر حتی شامل عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های نیاکان نیز می‌شوند، پسران و دخترانشان نیز جانشین پدران و مادرانشان می‌شوند.
- بنا بر این نوادگان و نسل‌های پایین‌تر میت نیز همانند فرزندان وی جزو وارثان طبقه اول هستند: الأولی، الأبوان من غیر ارتفاع و الولد ذکرأ کان أو غیره و إن نزل (نجفی، ۱۹۸۱: ۸/۳۹).

۲- اصول و قواعد مؤثر در تقسیم وارثان به طبقات و درجات مختلف

تقسیم وارثان به طبقات و درجات مختلف، براساس اصول و قواعد مشخصی انجام یافته است ولی به علت اختلاف نظر در تفسیر این اصول، گاهی شاهد اختلافاتی در احکام ارث هستیم، این قواعد عبارتند از: ۱- اصل تقدم وارث نزدیک‌تر بر وارث دورتر (الأقرب یمنع الأبعد). ۲- طبقات ارث و تفاوت آن با درجات. ۳- قاعده قائم مقامی و جمع آن با اصل تقدم وارث نزدیک‌تر. ۴- قاعده حجب حرمانی و تفاوت آن با اصل قرابت.

اصل (الأقرب یمنع الأبعد)

همچنان که در مقدمه بیان شد این حق تقدم یا همان میزان قرابت، توسط خداوند علیم و حکیم به صورت (فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ)، مشخص گردیده است. لذا بر اساس آیه شریفه (... أَبَاؤُكُمْ وَ أُنْثَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْهِمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیماً حَکِیماً) (نساء، ۱۱)؛ مطمئناً این (آباء) و (ابناء) که وارثان هر میتی هستند، همگی به طور همزمان وارث نخواهند بود بلکه بر اساس اصل تقدم وارث نزدیک‌تر بر وارث دورتر، گروهی بر گروهی دیگر مقدم خواهند بود، و اما نکته حائز اهمیت این است که بر اساس نص صریح (لَا تَدْرُونَ أَيْهِمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا)، تشخیص آن تنها بر عهده خداوند حکیم است و ما حق اظهار نظر نداریم، پس در این خصوص باید به آیات ارث مراجعه گردد. نکته دوم این است که در این جمله به جای عبارت «ولاد» و «ولد» در ابتدای آیه از کلمه «ابناء» استفاده کرده تا جلوی این شبهه را بگیرد که چنین تصور نشود عبارت «ولد» تنها فرزندان بلاواسطه را شامل شده و در نتیجه نوادگان و نسل‌های پایین‌تر را شامل نمی‌گردد، اگر چه از تفاوت آن دو نیز مشخص می‌گردد که این اشخاص به طور همزمان نمی‌توانند وارث باشند که توضیح آن خواهد آمد. لذا به نظر می‌رسد با توجه به نص صریح این آیه، در درون هر طبقه که توسط خداوند متعال مشخص گردیده، دوباره با استناد به این اصل، نمی‌توان طبقات دیگری ایجاد کرد، به عبارت دیگر تقسیم افراد یک طبقه به درجات مختلف، دیگر نمی‌تواند بر اساس اصل قرابت باشد بلکه بر اساس قاعده حجب حرمانی است که با این اصل تفاوت ماهوی دارد. در حالی که یکسان شمردن این دو قاعده و به کارگیری آن‌ها به جای همدیگر، موجب شده حتی با وجود تنها یک نفر از افراد درجه اول (همانند طبقه اول)، تمامی افراد درجه بعدی از ارث محروم گردند.

۲-۱- طبقات ارث و تفاوت آن با درجه

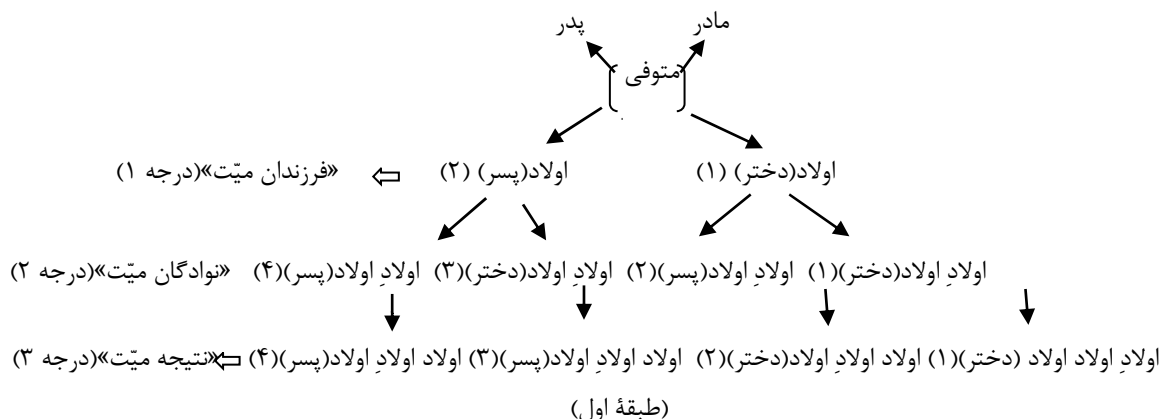
ارائه تعریف دقیقی از این دو مفهوم و شناخت تفاوت‌های آن‌ها، ما را در شناخت درست وارثان هر طبقه کمک شایانی خواهد نمود. خداوند متعال در آیه شریفه (... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ ...)، علاوه بر معرفی دقیق وارثان طبقه اول نسبی، تعریف جامع و مانعی از این طبقه را نیز بیان داشته‌اند، از این عبارات، موارد زیر قابل اثبات است:

- أ- وارث باید زنده باشد و تا زمانی که تنها یک نفر از وارثان این طبقه موجود باشد، از طبقات بعدی، کسی وارث نخواهد بود.
- ب- تنها پدر و مادر و اولاد میت جزو وارثان طبقه اول هستند. البته باید مشخص گردد که آیا کلمه «وَلَدٌ»، علاوه بر فرزندان باواسطه، شامل فرزندان بلاواسطه نیز می‌شود؟ همچنین آیا عبارت (... وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ ...) علاوه بر پدر و مادر میت، شامل اجداد و نسل‌های بالاتر نیز به عنوان وارثان طبقه اول می‌شود؟

ت- وارثان یک طبقه، بر اساس اصل قرابت تقسیم‌بندی شده‌اند نه بر اساس قاعده حجب حرمانی، کاتوزیان در نقد مشترک دانستن مفهوم قاعده حجب حرمانی با اصل قرابت می‌گوید: "احکام حجب حرمانی چیزی جز اجرای قاعده وراثت در مصداق‌های خارجی آن نیست. به بیان دیگر، وارث نزدیک‌تر، وارث دورتر را از ارث محروم نمی‌کند؛ واقع این است که خویش دورتر با وجود خویشان نزدیک‌تر وارث نیست. بنیان نظریه حجب، اختلاط خویشانی است که قابلیت ارث بردن از متوفی را دارند و به طور نوعی در گروه وارثان قرار می‌گیرند (وارثان بالقوه)، با وارثان واقعی پس از اعمال قاعده «تقدم خویش نزدیک‌تر» (وارثان بالفعل)" (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۸۴). بنا بر این قاعده حجب حرمانی، تنها در تقسیم وارثان یک طبقه به درجات مختلف کاربرد دارد، نه در تقسیم آنان به طبقات مختلف.

ث- یقیناً کلمه «ولد» در این آیه علاوه بر فرزندان، شامل نوادگان و نسل‌های پایین‌تر می‌شود زیرا با وجود فرزند بواسطه نیز تمامی ارث به والدین نمی‌رسد. البته حتی کسانی که والدین می‌ت را نیز حاجب نوادگانش شمرده‌اند، باز هم بر اساس همین آیه، وارث بودن نوادگان را پذیرفته‌اند، اگرچه عملاً در درون طبقه، طبقه دیگری را ایجاد کرده‌اند

ج- "و اما درجه، یک تقسیم‌بندی دیگر در درون یک طبقه است. لذا در تعیین درجه دوری یا نزدیکی یک شخص نسبت به دیگری باید به طرف آن شخص رفت که اگر واسطه در بین نباشد درجه او یک خواهد بود مانند پدر و مادر و اولاد در طبقه اول، هر گاه برای رسیدن به شخص مورد نظر به اجبار باید از واسطه عبور کرد، به تعداد واسطه‌ها به درجه اضافه می‌گردد. مثلاً برای رسیدن از اولاد اولاد به متوفی باید از یک واسطه عبور کرد، اولاد اولاد «درجه ۲» محسوب می‌شود، که با اجرای سیستم قائم‌مقامی در جایگاه ارثی قرار گرفته و در نتیجه یک درجه یا بیشتر از درجه آن‌ها کاسته می‌گردد" (مصلحی، ۱۳۸۶: ۱۰ و ۱۱).



بنا بر این صفت وراثت برای قائم مقام، بدون هر گونه ارتباط با شخصیت واسطه و اصیل، وجود دارد و اجرای قائم مقامی باعث به فعلیت رساندن آن می‌گردد و به همین سبب، اولاد اولاد هم هر چه قدر پایین برود جزء وارثان طبقه اول محسوب می‌شوند (مصلحی، ۱۳۸۶: ۸۸).

البته به نظر می‌رسد به خاطر استفاده از لفظ مشترک (وَلَد) برای تمامی این واسطه‌ها، همچنین عدم دقت به تفاوت میان اصل قرابت و قاعده حجب حرمانی در تقسیم وارثان، موجب شده که یک فرزند، حتی برای نوادگان یتیم می‌ت نیز حاجب شمرده شود. مصلحی عراقی می‌گوید: به همین خاطر قانون‌گذار برای خویشاوندان درجه ۲ و به بعد، جایگاه ارثی خاصی مشخص نمی‌کند و وراثت آن‌ها فعلیت ندارد، بلکه در نتیجه قائم مقامی، عنوان فعلی وراثت برای آن‌ها حاصل می‌گردد و به دنبال آن از مزایای موجود در جایگاه استفاده می‌کنند و مرگ واسطه تنها مقدمات ورود قائم مقام به جایگاه را فراهم می‌سازد ولی دیگر حقوق مربوط به جایگاه است، لذا قائم مقام، مالکیت ترکه را مستقیماً به دست می‌آورد و اظهار می‌دارد: "این اموال را از طریق ارث از پدر بزرگم به دست آورده‌ام، نه این که این اموال از پدرم به من ارث رسیده باشد." بر همین اساس طلبکاران پدر، حقی نسبت به سهم ارثی که به فرزندان وی از طریق قائم مقامی می‌رسد، ندارند (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۸۸ و ۸۹).

۲-۲- قاعده قائم مقامی و جمع بین اجرای آن و اصل تقدم وارث نزدیک‌تر

قاعده قائم مقامی مورد قبول تمامی گروه‌هاست، ولی پیرامون شرایط اجرایی شدن آن، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، لذا برای دست‌یابی به یک دیدگاه واحد، لازم است این شرایط، مورد تجزیه و تحلیل علمی و فقهی قرار گیرند. مصلحی عراقی می‌گوید: قائم مقامی عبارت است از این که اگر جایگاه ارثی از وجود وارث و عنوان ارثی به علتی خالی باشد، وارث دیگر که با این جایگاه ارتباط نزدیک دارد،

جایگزین شده، از سهم الارث و حقوق و درجه آن بهره‌مند می‌گردد. بنا بر این سیستم قائم مقامی در جایی قابلیت دارد که وارث نزدیک‌تری به متوفی در همان درجه وجود نداشته باشد (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۸۳)، نکته قابل اهمیت این است که ایشان پس از بیان این شرط برای اجرای قاعده قائم مقامی، بیان می‌دارد: "این مطلب، مطابق منطق حقوقی است؛ ولی آیا با انصاف و عدالت سازگاری دارد یا خیر؟ این امر به طرز فکر قانون‌گذاران بستگی دارد. قانون‌گذار ایران، منطق حقوقی را انتخاب کرده و بعضی دیگر جانب عدالت را برگزیده‌اند" (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۸۴). در تعریف دیگری چنین آمده است: فرض قانونی است که به موجب آن، گروهی از خویشان، جانشین حقوق ارثی نسل واسطه خود با متوفی قرار می‌گیرند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۹۴). و اما کاتوزیان برای جمع بین اجرای این قاعده و اصل تقدم وارث نزدیک‌تر، دو اشکال اساسی طرح، سپس به آن‌ها پاسخ می‌دهد: یکی این که اگر بخواهیم بر اساس اصل قرابت عمل کنیم لازم می‌آید که پدر و مادر میت نیز به عنوان وارث نزدیک‌تر، حاجب و مانع برای نوادگان شمرده شوند، از طرف دیگر اگر این قاعده را استثنا بر اصل تقدم وارث نزدیک‌تر بشماریم لازم می‌آید؛ هر وارثی از گروه هم‌درجه بمیرد، وارثان او به قائم مقامی واسطه خود، میراث او را ببرند، اگرچه وارثانی از درجه قبلی زنده باشند (البته چنین تعریفی از قائم مقامی نه تنها اشکالی نداشته بلکه کاملاً مطابق با قواعد ارثی است). وی در پاسخ به اشکال اول می‌گوید: جمع قاعده قائم مقامی و اصل تقدم وارث نزدیک‌تر، با این «فرض» که نسل در گذشته، زنده‌اند یا در حکم زندگانند، امکان دارد؛ و گر نه چنان‌که مشهور است باید قائم مقامی را استثنا بر اصل تقدم وارث نزدیک‌تر شمرد، مگر آنکه گفته شود: اصل منع وارث دورتر در داخل هر صنف رعایت می‌شود نه رابطه صنفی با صنف دیگر (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۹۴). البته با این استدلال، با اشکال سومی روبرو خواهیم شد که در این صورت فرزند و نوادگان نیز نمی‌توانند برای جد و جدّه که در خط مستقیم صعودی از صنف دیگری هستند حاجب و مانع شمرده شوند و در نتیجه لازم می‌آید که با مرگ پدر و مادر میت، اجداد وی، قائم مقام ایشان گردند. و اما در پاسخ به اشکال دوم می‌گوید: باید پذیرفت که قانون‌گذار در اجرای قاعده قائم مقامی نیز دست از اصل تقدم خویش نزدیک‌تر نکشیده و آن را بر قائم مقامی حاکم ساخته است، در حالی که در رابطه استثنا و اصل، حکومت با استثنا است. پس باید گفت استثنای وراثت قائم مقام، در صورت وجود وارثی از نسل گذشته، خود به استثنای دیگری برخورد کرده است یا محدود به این مورد خاص است و دلیل فنی آن را نپرسید؛ یا پذیرفت که قانون‌گذار، با ایجاد فرض وجود نسل بی‌واسطه، زمینه قائم مقامی وارثان دورتر را فراهم کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۹۵). البته ایشان نیز در ادامه توضیح می‌دهد: این وضع، موافق با قاعده تقدم خویشان نزدیک است و از نظر منطقی ترجیح دارد، ولی داوری دل آن را نمی‌پذیرد و عادلانه نمی‌بیند که نواده‌ها، بدین جرم ناکرده که پدرشان زودتر از پدر بزرگ مرده است، از میراث او محروم بمانند. به همین جهت در مقام ترجیح نظم و عدالت، نظام‌ها متفاوت شده است: بعضی مانند قانون مدنی ایران نظم و منطق را ترجیح داده است، و بعضی دیگر مانند قوانین فرانسه و سوئیس (ماده ۴۵۷) و آلمان (ماده ۱۹۲۴) جانب عدالت را گرفته است و نواده‌ها را در کنار عموی خود وارث پدر بزرگ قرار می‌دهد، همچنین است در طبقه دوم (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۹۵). ایشان نیز عدم رعایت عدالت را به قانون مدنی ایران نسبت می‌دهد در حالی که منشأ این قانون را می‌بایست در شرع مقدس اسلام و در احکام ارث جست و جو کرد. البته انتساب چنین قوانینی به قانون‌گذاران بشری اگرچه با عدالت هم، سازگار نباشد، یک امر عادی و قابل پذیرش خواهد بود ولی اگر منتسب به فرائض الهی باشند که از آیات ارث استنباط شده‌اند، دیگر ناسازگاری آن با عدالت به این سادگی پذیرفتنی نخواهد بود، زیرا حدود و قوانین الهی همیشه همراه با عدالت بوده و خواهند بود. لذا همچنان که در تفاوت میان طبقه و درجه بیان گردید، اگر اصل تقدم خویش نزدیک‌تر که توسط خداوند حکیم مشخص گردیده، تنها در تقسیم وارثان به طبقات سه‌گانه به کاربر گرفته شوند و در درجه نیز بر اساس قاعده حجب حرمانی، وارثان واسطه، تنها برای فرزندان خودشان، حاجب و مانع باشند، در نتیجه بر اساس قاعده قائم مقامی، به محض مرگ واسطه، نوادگان یتیم در جایگاه واسطه خود قرار گرفته و به میزان سهم آن جایگاه، در ارث سهیم می‌گردند. در این صورت، نه تنها با این اشکالات روبرو نمی‌شویم که بخواهیم به هر شکل ممکن آن‌ها را توجیه کنیم، بلکه با اصلاح قوانین قبلی و اجرای درست و اصولی این قواعد که بر اساس عدالت و انصاف پایه‌گذاری شده‌اند و حقوق نوادگان یتیم در آن رعایت گردیده، شارع مقدس نیز به ناعدالتی متهم نمی‌گردد.

۲-۳- قاعده حجب حرمانی و تفاوت آن با اصل تقدم وارثان نزدیک‌تر

همچنان که بیان شد عدم دقت به تفاوت میان این دو اصل و قاعده ارثی، مشکلاتی را به بار آورده است در حالی که ارائه تعریف دقیقی از آن‌ها و شناخت کاربردهای متفاوتشان می‌تواند این اشکالات را حل و فصل نموده و از اختلاف دیدگاه‌ها جلوگیری نماید. بنا بر این اگر قرار باشد تقسیم وارثان نسبی به طبقات سه‌گانه نیز بر اساس این قاعده انجام پذیرد، در این صورت چه نیازی به اصل قرابت خواهد بود؟ همچنین اگر تقسیم افراد یک طبقه به درجات مختلف نیز بر اساس اصل قرابت باشد، پس قاعده حجب حرمانی چه مفهومی خواهد داشت؟ از طرف دیگر اگر این دو قاعده، کاربرد یکسانی داشته و هیچ تفاوتی با هم نداشته باشند، در این صورت چه نیازی به وضع چنین قاعده‌ای بوده است؟

حَجَب در لغت به معنای منع کردن است (نجفی، ۱۹۸۱: ۷۵/۳۹) و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: حجب حالت وارثی است که به واسطه‌ی بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً محروم می‌شود (ماده ۸۸۶ ق.م). شهید اول در تعریف آن چنین می‌گوید: "وَّ يَلْحَقُ بِذَلِكَ الْحَجْبُ، وَ هُوَ تَارَةٌ عَنْ أَصْلِ الْإِرْثِ كَمَا فِي حَجَبِ الْقَرِيبِ الْبَعِيدِ، فَلَا بَوَانَ وَ الْأَوْلَادُ يَحْجُبُونَ الْأَخُوَّةَ وَ الْأَجْدَادَ، ثُمَّ الْأَخُوَّةُ وَ الْأَجْدَادُ يَحْجُبُونَ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ، ثُمَّ هُمْ يَحْجُبُونَ أَبْنَاءَهُمْ، ثُمَّ الْقَرِيبُ يَحْجُبُ الْمَعْتَقَ، وَ الْمَعْتَقُ ضَامِنُ الْجَرِيرَةِ، وَ الضَّامِنُ الْإِمَامُ، وَ الْمُتَقَرَّبُ بِالْأَبْوَيْنِ يَحْجُبُ الْمُتَقَرَّبَ بِالْأَبِّ مَعَ تَسَاوِي الدَّرَجِ إِلَّا فِي ابْنِ عَمٍّ لِلْأَبِّ وَ الْأُمِّ فَإِنَّهُ يَمْنَعُ الْعَمَّ لِلْأَبِّ وَ إِنْ كَانَ أَقْرَبَ مِنْهُ، وَ هِيَ مَسْأَلَةٌ إجماعيةً....." (محمد مکی شهید اول، ۱۴۱۱: ۲۲۴). یعنی: "یک نوع حجب این است که از اصل ارث مانع گردد، همانند حجب قریب، بعید را پس پدر و مادر و اولاد، برادران و خواهران و اجداد را حاجب شوند سپس برادران و خواهران و اجداد، عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌ها را حاجب می‌شوند سپس ایشان فرزندان‌شان را حاجب می‌گردند، همچنین وارث نزدیک، فرد معتق را و معتق، ضامن جریره را و ضامن جریره، امام را حاجب گردند. و وارث پدری و مادری، وارث پدری را در صورت تساوی درجه حاجب گردد مگر در پسر عموی پدری و مادری که عموی پدری را حاجب می‌شود اگرچه از لحاظ درجه از وی نزدیک‌تر است و آن یک مسئله اجماعی است.....".

در قانون مدنی ایران نیز تمامی این موارد به صورت مواد متعدد قانونی درآمده است. و اما بیان قاعده حجب به این صورت کلی و بدون توجه به طبقه‌بندی وارثان در طبقات سه گانه و به تفاوت میان طبقه با درجه که ریشه در آیات قرآن کریم دارد، موجب گردیده محرومیت افرادی که به خاطر قرار گرفتن در طبقات بعدی جزو وارثان نبوده‌اند نیز جزو افراد محبوب منظور گردند، در حالی که با توجه به تعریف اصطلاحی حجب، فرد محبوب می‌بایست جزو وارثان باشد، زیرا وارث نزدیک‌تر وارث دورتر را از ارث محروم نمی‌کند؛ واقع این است که خویش دورتر با وجود خویشان نزدیک‌تر وارث نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۸۴). لذا این قاعده تنها می‌تواند در درون یک طبقه معنی و مفهوم داشته باشد.

از طرف دیگر چنین تعریف مشترکی از حجب و اصل قربات، موجب شده که بر اساس این قاعده نیز همانند اصل تقدم وارث نزدیک‌تر، در درون یک طبقه، یک فرزند (وارث درجه اول) برای تمامی نوادگان حتی برای نوادگان یتیم نیز حاجب شمرده شود. در حالی که اگر این قاعده در مفهوم خود و در محل خودش استفاده شود، تنها با مرگ واسطه (حاجب)، بر اساس قاعده قائم مقامی، فرزندان وی به همراه سایر فرزندان میت، در ارث سهیم می‌گردند.

۳- معنای لغوی «وَلَد» و مفهوم آن در آیات ارث

ابن فارس در «معجم مقاییس اللغة»، معنای لغوی کلمه «وَلَد» را چنین بیان می‌کند: (ولد؛) اصلٌ صحیحٌ وَ هُوَ دَلِيلُ النَّجْلِ وَ النَّسْلِ ثُمَّ يُقَاسُ عَلَيْهِ غَيْرُهُ. مِنْ ذَلِكَ الْوَلَدُ، وَ هُوَ لِلوَاحِدِ وَ الْجَمِيعِ (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۱۴۳/۶). یعنی: (ولد؛) ریشه و اساس صحیح است و آن اصل، راهنمای ذریه و سلاله و نسل‌های بعدی است، لذا دیگران با آن اصل، سنجیده می‌شوند. از جمله آن، کلمه (ولد) است، و آن برای مفرد و جمع یکسان به کار می‌رود. بنا بر این (ولد) را به این علت (ولد) گویند که یک فرزند با نیاکان خود که اصل و ریشه او هستند، سنجیده و شناخته می‌شوند و با این تعریف، (ولد) هم می‌تواند فرزندان بلاواسطه و هم فرزندان با واسطه را شامل گردد. فراهیدی می‌گوید: وَلَدُهُ وَ رَهْطُهُ فِي مَعْنَى. وَ يُقَالُ: فِي تَفْسِيرٍ - لَمْ يَزِدْهُ مَالٌ وَ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَاراً - أَيْ رَهْطُهُ (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷۱ / ۸). بنابر این گاهی کلمه (ولد) بر قوم و قبیله نیز دلالت دارد. راغب نیز آن را به معنی کلی (مولود) دانسته است؛ الْوَلَدُ: الْمَوْلُودُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ [النساء/ ۱۱]، أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ [الأنعام/ ۱۰۱]، همچنین به معنی (فرزند خوانده) آمده است؛ قَالَ: أَوْ نَتَّخِذُهُ وَلَدًا [القصص/ ۹] قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: الْوَلَدُ: الْابْنُ وَ الْابْنَةُ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۴). در لسان العرب نیز چنین آمده است؛ الْوَلَدُ أَيْضاً: الرَّهْطُ عَلَى التَّشْبِيهِ بِوَلَدِ الظَّهْرِ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۶۸/۳).

حال صرف نظر از این که معنای لغوی «ولد» چه باشد، مفهوم این کلمه در آیات ارث از سه حالت خارج نیست، ۱- تنها فرزندان بلاواسطه را شامل می‌شود. ۲- به طور همزمان هم شامل فرزندان بلاواسطه و هم فرزندان باواسطه می‌گردد. ۳- فرزندان بلاواسطه و فرزندان باواسطه را با رعایت حق تقدم هر بطنی نسبت به بطن بعدی شامل می‌گردد. یقیناً مفهوم اول و دوم نمی‌تواند صحیح باشد زیرا هیچ گروهی به طور کلی نوادگان را از ارث محروم نکرده و به صورت همزمان نیز تمامی نوادگان را در کنار تمامی فرزندان در ارث شریک نکرده‌اند. و اما در مفهوم سوم نیز باید مشخص گردد که نوادگان در چه حالت و به چه میزان در ارث شریکند؟ علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۱ سوره نساء، با توجه به تفاوت کلمه «ولد» با کلمه «ابن»، مفهوم سوم را پذیرفته‌اند: "وَ فِي الْعُدُولِ عَنْ لَفْظِ الْأَبْنَاءِ إِلَى الْأَوْلَادِ دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ حُكْمَ السَّهْمِ وَ السَّهْمَيْنِ مَخْصُوصٌ بِمَا وَلَدَهُ الْمَيِّتُ بِلا واسطه، وَ أَمَّا أَوْلَادُ الْأَوْلَادِ فَتَنَالُوا فَحُكْمَهُمْ حُكْمُ مَنْ يَتَّصِلُونَ بِهِ فَلِبْنَتِ الْابْنِ سَهْمَانِ وَ لِبْنِ الْبِنْتِ سَهْمٌ وَاحِدٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ مَنْ يَتَقَدَّمُ عَلَى مَرْتَبَتِهِمْ كَمَا أَنَّ الْحُكْمَ فِي أَوْلَادِ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ حُكْمُ مَنْ يَتَّصِلُونَ بِهِ، وَ أَمَّا لَفْظُ الْابْنِ فَلَا يَقْضِي بِنْفِي الْوَاسِطَةِ كَمَا أَنَّ الْأَبَّ أَعَمُّ مِنَ الْوَالِدِ" (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰۷/۴). یعنی: "و در این که به جای لفظ «أبناء» کلمه «أولاد» را به کار برده، دلالتی است بر این که حکم «یک سهم دختر» و «دو سهم پسر» مخصوص به فرزندان است که بدون واسطه از خود میت متولد

شده‌اند و اما فرزندان با واسطه یا نوه و نتیجه و نبیره و پائین‌تر، حکمشان، حکم کسی است که به وسیله او به میت متصل می‌شوند. بنا بر این دختر پسر، دو سهم می‌برد و پسر دختر، یک سهم می‌برد، البته این در صورتی است که در حال مرگ مورث، کسی که از لحاظ رتبه بر آنان مقدم است، زنده نباشند. همچنین حکم در برادران و خواهران و فرزندان آنها نیز این چنین است. و اگر قرآن کریم به جای کلمه «اولاد»، «ابناء» را آورده بود این نکته را نمی‌فهماند، چون این کلمه، نفی واسطه را اقتضا نمی‌کند، هم‌چنان که این فرق میان دو کلمه: «أب» و «والد» نیز هست^۱. همچنین در تفسیر دیگری چنین آمده است: «يَبَيِّنُ حَمْلُهُ عَلَى الْحَقِيقَةِ فِي الْمَوْضِعِ أَنَّ ابْنَ الْابْنِ لَا يَرِثُ مَعَ الْابْنِ، وَأَنَّ الْجَدَّةَ لَا يَفْرُضُ لَهَا الثَّلَاثُ بِإِجْمَاعٍ، فَلَمْ يَنْزِلْ ابْنُ الْابْنِ مَنْزِلَةَ الْابْنِ مَعَ وَجُودِهِ، وَلَا الْجَدَّةَ مَنْزِلَةَ الْأُمِّ (اندلسی ابو حیان، ۱۴۲۰: ۵۳۸/۳). یعنی: چون تا زمانی که خود پسر زنده است دیگر پسر وی وارث نمی‌باشد و پس از مرگ وی، فرزندان در آن جایگاه قرار می‌گیرند، مشخص می‌گردد که کلمه «ولد» در مفهوم حقیقی خودش به کار رفته است (به عبارت دیگر، استفاده آن برای نوادگان به مفهوم مجازی آن است). البته گروهی از جمله «عمانی»، قائم مقامی نوادگان در جایگاه واسطه خود را قبول نداشته و به طور کلی به دو برابری سهم پسر نسبت به دختر حتی در میان نوادگان میت نیز اگرچه پسر، نواده دختری میت باشد، رأی داده‌اند (نراقی، ۱۴۲۹: ۱۹۰/۱۹).

بنا بر این نوادگان نیز همانند فرزندان میت، جزو وراثت طبقه اول می‌باشند با این تفاوت که این ویژگی برای آنان به صورت بالقوه بوده و با مرگ واسطه خود، فعلیت می‌یابد، نه این که شخص واسطه بخواهد این ویژگی را به فرزندان خود تفویض و تسلیم نماید (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۸۸).

۴- ادله لازم برای تقسیم وراثت به طبقات سه گانه و میزان سهم آنان

خداوند متعال در خصوص وارثان طبقه اول می‌فرماید:

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِلْأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ إِذَا فُتِيَ الْأُمُّهُ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ...) (نساء، ۱۱).

در این آیه خداوند متعال وراثت طبقه اول و میزان ارث آنان را در تمامی حالت‌های مختلف به وضوح بیان می‌دارد، البته به شرطی که موارد زیر رعایت گردند:

۴-۱- مفهوم (أبواء) در این آیه

در آیه فوق الذکر عبارت (أبواء)، تنها پدر و مادر بلاواسطه را شامل می‌گردد، اگر چه به کارگیری همین عبارت دلیلی است بر این که حکم جد و جده و بالاتر نسبت به کلاله میت در طبقات بعدی، همانند حکم پدر و مادر نسبت به فرزندانشان در طبقه اول خواهد بود. زیرا اولاً به صورت تشبیه به کار رفته پس شامل اجداد میت که یقیناً بیش از دو نفر خواهند بود، نمی‌شود. ثانیاً اگر شامل آنان هم بشود، لازم می‌آید تنها با نبود فرزند و پدر و مادر میت، تمامی ارث به اجداد وی برسد، در حالی که چنین نیست بلکه برادران و خواهران نیز به عنوان «کلاله»، جزو وارثان طبقه دوم هستند. ثالثاً در ادامه به صراحت از کلمه «أُمَّه» استفاده کرده که با توجه به تخصیصی که با عبارت (فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ) خورده است، تنها شامل مادر می‌شود نه جده، زیرا برادر میت تنها برای مادر وی می‌تواند حاجب نقصانی باشد و با جداهش هم طبقه هستند. همچنین که در کتاب (تهذیب الاحکام) در حدیثی به این نکته اشاره شده است: «... وَلَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ إِلَّا الْإِبْرَاءُ وَالزَّوْجُ وَالْمَرْأَةُ، وَلَا يَحْبِبُ الْأُمُّ عَنِ الثَّلَاثِ إِلَّا الْوَلَدَ وَالْإِخْوَةَ...» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۲۵۰/۹). یعنی: همراه فرزند تنها پدر و مادر و شوهر و همسر، ارث می‌برند و تنها فرزندان و برادران و خواهران میت، مانع سهم یک سومی مادر می‌شوند.

۴-۲- مفهوم جمع جبری در میزان ارث

این سهام که به صورت اعداد کسری بیان شده‌اند با همدیگر جمع جبری شده و در نتیجه با مشکل اضافه و کم بودن از واحد، روبرو نشویم، همانند آن مسأله معروفی که از حضرت علی (ع) پرسیدند که ۱۷ شتر را به صورت سالم در میان ۳ نفر به نسبت‌های متفاوت تقسیم نمایند. حضرت در آن زمان که هنوز مردم آشنایی چندانی به علم ریاضی نداشتند به صورتی که عموم مردم متوجه

$$\frac{1}{9}, \frac{1}{3}, \frac{1}{2}$$

۱ - این که (ولد) در معنای حقیقی‌اش استعمال گردد، در دو حالت نمایان می‌شود، یکی این که پسر پسر همراه با پسر ارث نمی‌برد همچنین جده به طریق اجماع سهم ثلث نمی‌برد، پس پسر پسر با وجود پسر در جایگاه وی قرار نمی‌گیرد همچنین جده در جایگاه مادر قرار نمی‌گیرد.

۲ - حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث برند، پس اگر دختران بیش از دو نفر باشند، فرض همه دو ثلث (دو سوم) ترکه است و اگر یک نفر باشد، نصف و فرض هر یک از پدر و مادر یک سدس ترکه است در صورتی که میت را فرزند باشد و اگر فرزند نباشد و وارث منحصر به پدر و مادر باشد در این صورت مادر یک ثلث می‌برد (و باقی به پدر رسد) و اگر میت را برادرانی باشد در این فرض مادر سدس خواهد برد، پس هر آنکه حق وصیت و دین که به مال میت تعلق گرفته استشنا شود، شما این را که پدران یا فرزندان و خویشان کدام یک به خیر و صلاح و به ارث بردن به شما نزدیک‌ترند نمی‌دانید (تا در حکم ارث مراعات کنید) (این احکام) فریضه‌ای است که خدا باید معین فرماید زیرا خداوند به هر چیز دانا و به همه مصالح خلق آگاه است (ترجمه المیزان).

شوند یک شتر به تعداد کل اضافه نموده سپس به اولی ۹ شتر و به دومی ۶ شتر و به سومی ۲ شتر دادند که مجموع آن‌ها ۱۷ شتر گردیده و در پایان یک شتر اضافه شده را نیز برداشتند (شوشتری، ۱۳۷۴: ۵۸/۱) که چنین جمعی را امروزه در علم ریاضی جمع جبری گویند.

البته توضیح کامل این مطلب یقیناً در این مقاله نمی‌گنجد بلکه این موضوع یک مقاله مستقلی را می‌طلبد، لذا در این جا تنها به توضیح مختصری همراه با یک مثال بسنده می‌شود. برای مثال اگر وارث، پدر و مادر و یک دختر باشد، بر اساس نص صریح آیه شریفه (...وَ

إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ...)، اگر بخواهیم $\frac{1}{2}$ کل مال را به دختر و به هر کدام از پدر و مادر نیز $\frac{1}{6}$ بدهیم، $\frac{1}{6}$ از کل مال اضافه خواهد ماند.

ولی اگر این اعداد کسری را بر اساس قانون ریاضی با یکدیگر جمع جبری نماییم، آن مقدار اضافی نیز به همان نسبت، به سهم هر کدام از وراثت اضافه می‌گردد، یعنی:

$$\text{کل مال} = \frac{1}{6}x + \frac{1}{6}x + \frac{1}{2}x \rightarrow \text{کل مال} = \frac{5}{6}x \rightarrow \text{کل مال} = \frac{6}{5}x$$

لذا قبل از تقسیم کل ارث به هر یک از سهام، آن‌ها را به $\frac{6}{5}$ ضرب می‌کنیم تا سهم واقعی آنان از کل مال به دست آید، در نتیجه سهم دختر می‌شود:

$$\frac{1}{6} \times \frac{6}{5} = \frac{6}{30} = \frac{1}{5}$$

و سهم هر یک از پدر و مادر نیز بر همین اساس می‌شود:

همچنان که تعدادی از مراجع محترم نیز چنین عمل کرده‌اند:

اگر وارث، پدر و مادر و یک دختر باشد، یک پنجم به پدر و یک پنجم به مادر و بقیه به دختر تعلق می‌گیرد (طباطبایی حکیم، ۱۳۹۱: مسأله ۲۱۱۲). البته علاوه بر این مورد در حالتی که دختر تنها با یکی از والدین باشد نیز بیان شده که به ۴ قسمت تقسیم و به دختر $\frac{3}{4}$ و به پدر یا مادر $\frac{1}{4}$ داده می‌شود (نراقی، ۱۴۲۹: ۱۷۷/۱۹ تا ۱۸۲).

بنا بر این اگر بر اساس ماده ۹۰۸ ق.م.بخواهیم عمل کنیم و $\frac{1}{6}$ باقیمانده را دوباره به همان نسبت قبلی میان پدر و مادر و دختر تقسیم نماییم، از لحاظ قانون ریاضی باقیمانده این تقسیم، هرگز به صفر نخواهد رسید و در هر بار تقسیم، $\frac{1}{6}$ اضافه خواهد ماند.

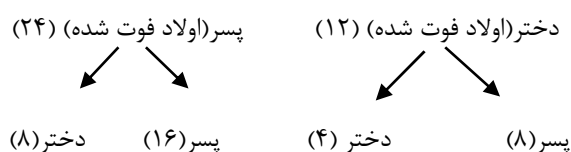
۴-۳- دلایل اثبات طبقه اولی برای نوادگان

تنها دلیل قرآنی برای اثبات این موضوع، آیه شریفه (فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَثَةٌ أَبَوَاهُ) می‌باشد که کلمه «وَلَد» شامل نوادگان و نسل‌های پایین‌تر نیز می‌شود. و اما روایت مشهوری در این خصوص از «زراره» نقل شده است: فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ كَانَ وَلَدُ الْوَلَدِ ذَكَرًا كَانُوا أَوْ إِنَاثًا فَإِنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَ وَلَدُ الْبَنِينَ بِمَنْزِلَةِ الْبَنِينَ يَرِثُونَ مِيرَاثَ الْبَنِينَ وَ وَلَدُ الْبَنَاتِ بِمَنْزِلَةِ الْبَنَاتِ يَرِثُونَ مِيرَاثَ الْبَنَاتِ وَ يَحْجِبُونَ الْأَبَوَيْنِ وَ الزَّوْجَ وَ الزَّوْجَةَ عَنْ سَهْمِهِمُ الْأَكْثَرِ وَ إِنْ سَقَلُوا بِبَطْنَيْنِ وَ ثَلَاثَةٍ وَ أَكْثَرَ، يَرِثُونَ مَا يَرِثُ وَلَدُ الصَّلْبِ وَ يَحْجِبُونَ مَا يَحْجِبُ وَلَدُ الصَّلْبِ (نراقی، ۱۴۲۹: ۱۸۷/۱۹). شیخ طوسی نیز همین حدیث را تنها با یک عبارت اضافی در ابتدای آن ذکر کرده است: وَ لَا يَرِثُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَعَ الْوَلَدِ إِلَّا الْأَبَوَانِ وَ الزَّوْجُ وَ الزَّوْجَةُ، فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ... (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۲۸۹/۹). نراقی در ادامه به بیان موارد اختلافی نیز پرداخته است، از جمله به روایتی که شیخ صدوق با استناد به آن، برای قائم مقامی نوادگان میت، علاوه بر عدم وجود فرزندان، عدم وجود والدینش را نیز شرط دانسته است، اشاره می‌کند: صحیحۃ البجلی عن الصادق (ع): بَنَاتُ الْإِبْنَةِ يَقْمَنَ مَقَامَ الْإِبْنَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ

^۱ پس اگر میت فرزندی نداشت ولی نوه (فرزند فرزند) داشت چه پسر باشند و چه دختر، آنان در جایگاه فرزند قرار گرفته و فرزندان پسران در جایگاه پسران قرار گرفته و سهم پسران را به ارث می‌برند و فرزندان دختران در جایگاه دختران قرار گرفته و سهم دختران را به ارث می‌برند و والدین و شوهر و همسر را از سهم بیشترشان حاجب می‌گردند هر چند که دو بطن یا سه و بیشتر پایین بروند، آن چه را که فرزند بلاواسطه به ارث می‌برد، آنان نیز به ارث می‌برند و آن چه را که فرزند بلاواسطه حاجب می‌گردد آنان نیز حاجب می‌گردند.

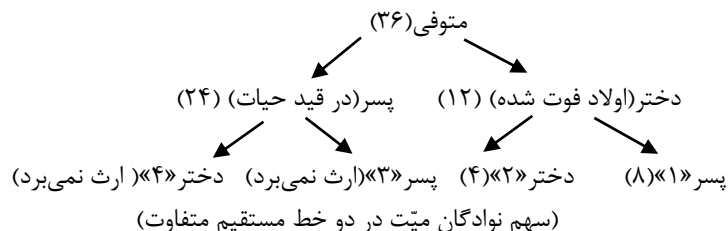
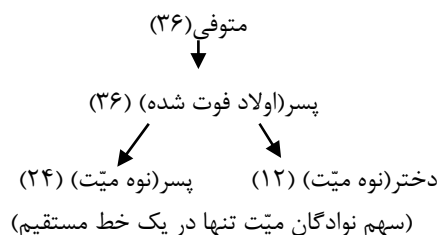
و بنات الإبن یَقْمَنَ مَقَامَ الإبن إذا لم یکنَ لِلْمِیتِ وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَیْرُهُنَّ^۱. و صحیحَةُ الخَزَّاز: کُلُّ ذی رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِی یَجْرُ بِهِ إِلَّا أَنْ یُکُونَ وَارِثٌ لِلْمِیتِ أَقْرَبُ مِنْهُ^۲. شیخ صدوق به دلیل این که در این دو حدیث کلمه (وارث) نکره بوده و عموم وارثان را شامل می شود و از طرف دیگر والدین میت از نوادگانش به وی نزدیک ترند، نتیجه گرفته است که با وجود والدین میت نیز نوادگانش ارث نمی برند. و اما نراقی در رد این دیدگاه می گوید: اولاً از اسحاق بن عمار روایتی را ذکر می کند: إِبْنُ الإِبْنِ یَقُومُ مَقَامَ الإِبْنِ^۳. یعنی بدون هیچ شرط دیگری تنها در صورت نبود فرزند، فرزند وی قائم مقامش می گردد. ثانیاً روایت «زراره» مخالفت آشکاری با این دیدگاه دارد. ثالثاً چون که فرزند فرزند در جایگاه فرزند قرار می گیرد پس دیگر والدین از وی اقرب به میت نیستند (نراقی، ۱۴۲۹: ۱۸۸/۱۹ و ۱۸۹). و اما با همین دلایل نیز می توان اقربیت سایر فرزندان میت را نسبت به نوادگان یتیمی که در جایگاه فرزندان میت قرار گرفته اند، رد نمود، زیرا اولاً در حدیث اسحاق بن عمار، هیچ اشاره ای به عدم وجود سایر فرزندان میت نشده است و در حدیث زراره نیز که می فرماید: «فَإِنْ لَمْ یُکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ كَانَ وَلَدُ الْوَلَدِ ذُکُوراً کَانُوا أَوْ إِنْثَاءً فَإِنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَ ...»؛ اگرچه از لفظ مشترک «ولد» استفاده شده است ولی از آن جا که در ادامه حدیث فرزندان یک فرزند را به منزله همان فرزند دانسته که جانشین وی می گردند، نه این که تمامی نوادگان، بدون توجه به واسطه خودشان در ارث سهیم گردند، لذا کاملاً مشخص هست که فرزندان هر فرزند، به محض مرگ آن فرزند، در جایگاه ارثی وی نشسته و نمی توان این جانشینی را مشروط به عدم وجود سایر فرزندان میت دانست، ثانیاً با اجرای سیستم قائم مقامی در جایگاه ارثی قرار گرفته و در نتیجه یک درجه یا بیشتر از درجه آن ها کاسته می گردد (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۹ تا ۱۵)، پس فرزندان نیز از نوادگان یتیم اقرب نیستند.

بنا براین تقسیم ارث در میان نوادگان، دو مرحله ای است، صاحب لمعه می گوید: أَوْلَادُ الْأَوْلَادِ یَقُومُونَ مَقَامَ آبَائِهِمْ عِنْدَ غَدَمِهِمْ یَأْخُذُ کُلُّ مِنْهُمْ نَصِیبٌ مَنِ یَتَقَرَّبُ بِهِ، وَ یَقْتَسِمُونَ بَيْنَهُمْ لِلذَّکْرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِیَّیْنِ وَ إِنْ کَانُوا أَوْلَادَ بَنَتٍ (لمعه/ ۲۲۶). پس فرزندان بلاواسطه میت، ملاک عمل در تعیین میزان ارث نوادگان و پایین تر هستند، به عبارت دیگر نوادگان میت از یک فرزند (دختر یا پسر)، سهم آن جایگاه را به ارث می برند. برای نمونه؛ اگر میت، یک پسر و یک دختر فوت شده داشته که از هر یک از آنان دو نوه پسر و دختر داشته باشد، ترکه وی به شرح ذیل تقسیم می گردد (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۹۱): متوفی (۳۶ سهم)



۴-۴ سهم الارث نوادگان یتیم با وجود فرزندان میت

تقسیم ارث در میان نوادگان یتیمی که واسطه آنان در قید حیات نیستند، بر اساس قاعده «قائم مقامی»، با فرزندان میت هم درجه شده و به صورت دو مرحله ای و به شرح ذیل انجام می پذیرد:



^۱ دختران دختر قائم مقام دختر می شوند زمانی که میت، دختر و هیچ وارثی غیر از آنان نداشته باشد و دختران پسر قائم مقام پسر می گردند زمانی که میت، فرزندی و هیچ وارثی غیر از آنان نداشته باشند.

^۲ هر صاحب رحمی به منزله همان رحمی است که به دنبال وی کشیده می شود (از نسل وی بوده است) مگر این که وارثی نزدیک تر از وی به میت باشد.

^۳ پسر پسر، قائم مقام پسر می شود.

نتیجه

تقسیم‌بندی وارثان به طبقات و درجات مختلف، براساس اصول و قواعد مشخصی انجام یافته که اختلاف نظر در تفسیر این اصول، موجب اختلافاتی در احکام ارث میان گروه‌های مختلف شده است. با تحلیل و بررسی علمی این اصول مشخص گردید:

۱- با توجه به عبارت (... لَا تَدْرُونَ أَتَيْتُهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ...) (نساء، ۱۱)، اصل تقدّم وارث نزدیک‌تر، تنها از طرف خداوند حکیم و به صورت (فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ) مشخص گردیده و احدی حق اظهار نظر در این حوزه را ندارد. ولی به نظر می‌رسد عدم توجه به این نکته و استفاده دوباره از این اصل به جای قاعده حجب حرمانی، موجب گردیده تا در یک طبقه، وارثان درجه اول دوباره به خاطر قرابت بیشتر، تمامی افراد درجه دوم را از ارث محروم کنند.

۲- طبقه با درجه تفاوت اساسی دارد، در طبقه بر اساس اصل قرابت، با وجود تنها یک نفر از طبقه قبلی، هیچ فردی از طبقات بعدی وارث نیستند، ولی در درجه، بر اساس قاعده حجب حرمانی، یک فرد از درجه اول تنها می‌تواند برای وارثانی که وی میان آنان و میت واسطه بوده است، حاجب گردد، نه برای تمامی افراد درجه دوم.

۳- اصل تقدم وارث نزدیک‌تر با قاعده حجب حرمانی تفاوت ماهوی دارد لذا عدم توجه به این تفاوت و استفاده آن دو به جای همدیگر، موجب شده که نوادگان یتیم نیز به خاطر وجود فرزند میت، از ارث محروم گشته و در نتیجه شارع مقدس به بی‌عدالتی متهم گردد.

۴- در آیه شریفه (... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ ...) (نساء، ۱۱)، با توجه به مفهوم لغوی و اصطلاحی کلمه «وَلَدٌ» و تفاوت آن با کلمه «ابن»، نوادگان و نسل‌های پایین‌تر میت نیز جزو وارثان طبقه اول هستند، لذا هر فرزندی بر اساس قاعده حجب حرمانی، تنها برای فرزندان خودش حاجب بوده که با مرگ وی، بر اساس قاعده قائم‌مقامی، فرزندان در آن جایگاه ارثی قرار گرفته و به همراه سایر فرزندان میت، سهم آن جایگاه را وارث می‌گردند. لذا به نظر می‌رسد با اصلاح قوانین قبلی و اجرای این حکم که مطابق با اصول و قواعد ارث بوده و هیچ اشکالی بر آن وارد نیست، علاوه بر احقاق حقوق حق نوادگان یتیم، از اتهام شارع مقدس به بی‌عدالتی نیز جلوگیری کرد. (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اجرای قانون ارث در میان نوادگان میت دو مرحله‌ایست، یعنی ابتدا ارث در میان فرزندان بلاواسطه، بر اساس دو برابری سهم جنس مذکر نسبت به مؤنث تقسیم، سپس نوادگانی که به دلیل مرگ واسطه‌شان به عنوان قائم‌مقام، در جایگاه ارثی آنان قرار گرفته‌اند، دوباره سهم آن جایگاه، بر اساس دو برابری سهم مذکر نسبت به مؤنث، در میان آنان تقسیم می‌گردد.

منابع و مراجع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران
- [۳] ابن فارس بن زکریاء القزوینی الرازی، معجم مقاییس اللغة، دار الفكر، ۱۳۹۹ هـ - ۱۹۷۹ م.
- [۴] ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- [۵] اندلسی ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، دار الفكر - بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- [۶] انصاریان حسین، ترجمه قرآن، انتشارات اسوه - قم، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- [۷] ثعلبی نیشابوری ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- [۸] راغب اصفهانی حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، الدار الشامیة - دمشق، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- [۹] شوشتری، محمدتقی، قضاء امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام، مترجم علی محمد موسوی جزایری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- [۱۰] شیخ طوسی محمد بن حسن، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، چاپ دوم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۴ ق.
- [۱۱] طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- [۱۲] طباطبائی حکیم، محمد سعید، توضیح المسائل، قم، مهر ثامن الأئمة ۱۳۹۱ هـ. ش، ۲ جلد، چاپ چهارم.
- [۱۳] فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت - قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- [۱۴] کاتوزیان ناصر، دوره‌ی مقدماتی حقوق مدنی، نشر میزان، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ ش.
- [۱۵] محمد بن جمال الدین مکی العاملی، اللمعة الدمشقیة، دار الفكر، ایران، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ هـ ق.
- [۱۶] مصلحی عراقی علی حسین، حقوق ارث، سمت نشر ذره، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۶
- [۱۷] موسوی همدانی سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
- [۱۸] نجفی شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، الطبعة السابعة، جزء ۳۹، ۱۹۸۱.
- [۱۹] نراقی ملا احمد، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ ق / ۲۰۰۸ م.